

۴۸۱

۴۸۱

۴  
الف ۱۱  
۴۸۱

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

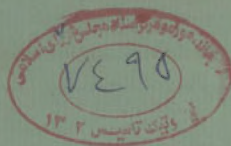
۴۷۵



تأم الحکمه لاکل النعمه در عرفان و تصوف

علاوه بر مطالب عرفان و تصوف که در کتاب برآفت بر فی حکایات تاریخی و احوالی و سیاسی را نیز  
 بنابر سبب و حکام و برسیل استمداد آورده که در نسخ مذکور شده و بسیار است هم و مورد استفاده خواننده که  
 پیاده از انشا الهی در ج مانند اشارت برود  
 ۱- نام عرفانی که از طرف قطب شبراه و ولایات ایران خارج چند نفر داشتند و پس از آن نامور و سید  
 و برادران و بزرگان و توفیق : ملا محمداب گلخانه به اصفهان سید مهدی بحر العلوم و سید محمد  
 سخی به جنات سید احمد احسانه : طرف ایران و امام محمد باقر شیرازی و ملا محمد و ملا محمد  
 بنو امی فارسی  
 ۲- اشاره به تصوف شیخ سید الکر و دیگران که قطب  
 ۳- تصدیق و تائید شیخ زین العابدین و بزرگوار  
 ۴- خاطره و نقلی که مراد فضل الله شمس  
 به خاوری از قول میرزا شفیع قوری صدر علم که از شیخ میث در باره رفتارش با عرف و بزرگان علما که  
 بجهت و شش مایل نام برکش نموده و حواص حکایت و پیوسته و متنا و نقل شده  
 مولف از تصحاب ذکر خود و در ساله غصه انبیا و غیر آن نام میبرد

۱۲۲۵.



## تأم الحکمه لاکمال النعمه در عرفان تصوف

علاوه بر مطالب عرفانه و تصوف که در کتاب برآست برخی حکایات تاریخی و اجتماعی و سیاسی را نیز  
بنسبت به حق کلام و برپیل استند آورده که در نسخ نسخ ذکر شده و بسیار با هم هم و مورد استفاده داشته که  
باید در از آنها استخراج آثار اشارت نمود

۱- نام عرفان که از طرف قطب شهرآورد ولایات ایران و خارج چند نشر و ارشاد تبلیغ ناموس میاید  
ویرفته اند بهین ترتیب: ملا محبوب گیلانی به اصفهان سید مهدی بحر العلوم و شیخ  
یحیی به عتبات شیخ احمد احسانی به طرابلس و امام محمد باقر شیرازی و ملا محمد ویران

بخوانی فارسی

۲- اشاره به قدس شیخ سید الهی که در بیگزین طلب  
که حسب خوش فرخ خان امین الدوله نگاشته ۳- تعبیر خواب شیخ زین العابدین با زودی  
به خاوری از قول میرزا شمس قدوسی صدر علم که از شخصیت در باره زقارش با عرفان و بزرگان علم که  
بجست و ریش میاید نیز برپیش نموده و حساب کلی و بی نظیر و مفید و تقریر نموده  
مولف از تصات دیگر خود در رساله غضا سیر و غیر آن نام میبرد

۱۷۲۵۰





۲۸۹



۱۳۲۵-

بسم الله الرحمن الرحيم  
 جون هوارة خفنا الى ارباب خلق الله وحقه في عالم واحد وانشاء امكان  
 بجهته معرفت وشنا سائر وجود بمقادير كثر كذا في الحقيقة فاحسب ان  
 خلق الخلق لكي اعرف مشيت كماله جنبه ايجاديه ازليه در صدد تكميل  
 عالم وادمر بود لا وهست وخواهد بود زمانا در اسرار ملكا ودر وجود  
 از ورايد بنهايت عوالم جسمانية وبنهايت بطون عوالم روحانية في  
 نهائيت خدنا ما را ب تكليبه تكوينيه في تبيينه من البديهة الختم بطور كلي  
 جهار است كه در ضمن هفت مرتبه ميسود و منجز طبقات كبري الاله  
 ميگردد اول مرتبه جنين و ايام رضاع مولود عالم است ثانيا ايام سببا  
 ثالثا ايام خوف راجعا ايام شجوة خست مولود يقينه عالم و ما فيها من الاله  
 الى الدرة درين حالات اربعه هفت طور خلقت را طوع فيما ينشئ الخلق  
 الانانية كه مظهر باطوا رست بعد خلفه الانبياء السموات والارضين في  
 نهائيت خدنا از خلاصة ارباب عوالم كه مقام وطورا ولسه بين ازان  
 مقام و طفلي كبر ازان مقام عاقل كبر ازان مقام و صغلي كبر ازان مقام  
 عظمي كبر ازان مقام محي كبر ازان مقام اسكي عباد انانيت كمال بغير له تعالى  
 ولفد خلفنا الاذان من سلا من طين ثم جعلنا له نطفة في الرحمين  
 ثم خلفنا النطفة علقته فخلقنا العلقه وضمعه فخلقنا المضة عظما ثم كسونا

العظام

العظام ثم انشانا خلقا اخر فبارك الله احسن الخالقين از جنبه خبر  
 خفي ما ج على الله عليه والدمود انا في الف السابع من الدن ادم بعينه  
 درين دوره ادم اول البشر وبقعه امكان كه كون مفر سلطان و لا دار  
 وقبه ادم بين بر يا وخر كا لاخر من مسند است بامر الله تعالى من ذن  
 هفتم واضع هفتم عباد انانيت نامر كماله ختمه مولود عالمست بين از  
 مقامات ستة دوره انبياء عظام و كسلا و سبب رجبها رها رساله  
 الله عليهم اجمعين كه بوجود ميا ركه ركه في اوزا عالم ارضي و عوالم  
 و بني ادم از بني و عوالم و عوالم و عوالم و عوالم و عوالم و عوالم و عوالم  
 رجال سفر اى الهيته كه در رتوب و رسا السجود ثاب و اولو الهم عمل  
 ولايت عليه الهيته بود و اندرين هفتم انعام قال الله تعالى واصبر كما  
 صبر اولو العزم من الرسل هم خسته بالا ففاق و سبعة بالا خلافت بين  
 مقام الغفر من اخرون و في ظهور است و اوله دره بطون و نهائيت ركه  
 خم كمالا امكانية و انانية و شجوة خست نامر كماله است و دره است  
 منجذ الكون والشرع بقوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم  
 نعمي و رضيت لكم الاسلام دينا و صبا بد من باب الملة مد انسله كبر  
 از جهار طاق هفتم مرتبه معرفه رها با في نهائيت الاخلاص و است  
 رها الاخلاص و با في انا و است كه بربك ملكية ملكوتية و كونه در  
 از كبر كبر عاقل و ميسود بجهته انكه كمالا في الكون على الحقيقة و كست از  
 لطايف علوية و نهائيت و كذا هفتم عليه و نهائيت كبره بعضي از كبريا  
 نسبت بغير و كبريا بطورا و لا ميسود و في الحقيقة و بطون جميع الهيته  
 و الحقيقة و نسبت كمالا محي على من هو اهل و با و ان يطلب و شجر



اخراج نظر امیر علی علیه السلام از قول او که هر چه حکمت و تقوی  
 که کل ممکن فوج ترکیب بقدر زمان امکان یافت غنی و جبری که من  
 نباشد بعد از آنکه میخواستند تعالی مرکب و افعالی و ترکیب  
 نفس است و نفس هم بر دو قسم است نفس صلاح و نفس فساد که اهلش  
 میل اند اما نفس ترکیب بطور فساد است و حکمت حکم کامل و انشور  
 نسبت به رساله نسبت حکم علی الاطلاق و اده شود پس از هر یک  
 کل فی الکمال است حکمت بالغه در درجه امکانیه بجز صلاح و سداد و جبر  
 صورت پذیر نیست ولی بر حسب اصطلاح ترکیب اگر کن و نفس انشا  
 خوانده اند و مدار کارخانه هستی مطلقا برین دو طریق عمل است حکمت  
 کامله مقرر شده تا به الحقیقه و کار برین دو افراد انسان در هر اثنی از آن  
 عالم دنیا بر خورد با ترکیب تا به الحقیقه است پس علامت حکم بالغه آنکه  
 عارف بر ترکیب خالداست لا یبدل شود یقینا بلکه در دستش است  
 تا آنکه مقرر بعد از جمعی از خلوق بلا شاد ابدی کرد تحقیقا و لا یحکم  
 کسی را فوج شود باین امر همه عظیم چرا که اهل فضل از علماء فاضله را  
 از تقلید و تبعی مسائل و بیداری آنکه بعضی از بزرگان ایشان معلا و  
 تقلید و دفع دین فانی تقلید را اصول دین مبین هم شده اند و اما  
 عقل مطلقا اگر چه بر اهلین حکمت مستحکم علی اعتقاد هم در جمیع اصول  
 ختم دین مبین است اما فوج و معاد در این عالم فسادات بر اهلین  
 مانده از قول اعلی و مطبقه حکمای فلاسفه یونانیه است و عند الحقیقه  
 منطقی یونانی غیر معتبر است درین دوره آخر الزمان بسبب خطاها و  
 در آن موجود است بخلاف منطوق معصومی که خطای انحطاط و ملانیه

عقود

عصمت است علی الحقیق و چنانکه جناب سید قطب الدین محمد در  
 فصل الخطاب تطویر و در خود بطلان آنرا لایم کالتقریر و البقیه  
 فرموده اند و در مختصر عنکبوت هر کس بخواند رجوع نماید میباید  
 کلام فقیه را پس اهل تقلید را درین دین مبین با کمال بدل و جمل مختص  
 نخواهد بود ابتدا اهل عقل و تحقیق را با نایب اجتهاد و ریاضات  
 مخلوق و تحقیق نیست زیرا که و المنهج هو البهره ان کنه ماند و نیکه ایشان  
 برادر را کاف علیه صریح است نهایت حکماء مناهین اسلامیه و در  
 آخر الزمانه بسبب ریاضات شاد و متکاثره و اربعینان علیه موات  
 بمکاشفات علمیه الهیه فایض کرد بدله اند که با اصطلاح اهل معرفت  
 علم الیقین منبسط اند و در کاف و مکاشفات علم الیقین هر چه بود  
 باشد اول درجات اهل معرفت و پس از آن عین و پس از آن تحقیق  
 الیقین و پس از آن ببرد الیقین فایض میگردند چنانچه در کتاب  
 مستطاب شریعت و انیم ایشا رابعه غایب خاصه حکمین بر رتبه  
 سلسله الذهب است که بنام سیم و مشافقت تمام مختصان موالیان خود  
 از اهل عصمت سلام الله علیهم اجمعین تحصیل این درجات و تبحر این  
 مقامات تا حدیث کامله انسانی را فرموده اند و اما مولانا امیر المومنین  
 علیه السلام ذهب من ذهبی عنی عنی ذهب المرحوم که در تصنیف  
 بعضیها فی بعضی ذهب عنی ذهب النیاد ذهب المرحوم صاحب بحر  
 بام الله لا تقاد لها تطویر اضافی و نظر صحیح که ملاحظه شود حکمت  
 سابقه یونانیه از اسباب خدا برشته و در خود اهل زمان و دورات  
 ماضیه بوده با فایده کلیه نامه بسبب آنکه اصل و بنیانش مختصرا

انبياء وروح الله است ولكن ثبت بحكم ايمانية كلية اخر الزمانية مثلا  
فما ياتي من قبله ما يستلزمه كدس اربع خوربان ودخل سالك طالع  
حكمت ايمانية الهية معصومة وروح فلاح معرفت عليه وخبرنامه حاصل  
سنيما وذكراعتي ان من خواص واصطلاحات معرفتية خواصها كذا  
قال مولانا شيخ خردالادب عطا الله بن علي بن ابي طالب رحمه الله تعالى  
في بعض شمع در بيان علم نوان بر معرفت حكمت توحيد است ايم دين  
خالق نوان بر نشان برود دين دليل بر اين مطلب معرفت كذا اقصاء  
دروغ اهل الانس انك در ستوان مرتب بتدريج اهليت كه هنوز مخلوق ان  
بحكم ايمانية فلا تستند حكمت او على سنيانية ففعله ارحمك نوانية سيما  
حكيم فارابي معرفه افان واهلش بود در كمال اعتبار من انك تكليل كل  
در مراد بنفوس وعقول فاطنة خلق اذ يركب مع الهية والافقانية ولفظا  
بنهايت معصومة ايمان بيا شد حكماء اسلاميين قريبين بدهد انك تكليل  
مستطاب رئيس المشايخين اخوانه ملا صدراي صيرازي قدس سره العزرازي  
ولايت معصومين مقبوس كرده فلاح فوحي حاصل نموده در كمال علمية خود  
صوت شمع فرموده هذه عبارته واما الشيخ الرئيس من محله خلد فله  
اذا هاهم في الحاد الى اخر المقالة ومن بعد هاهم سلم كرده بحكم اسلامية  
كامله نامه صدر المشايخ در بيان مخلوق انك فلاح كل دس انبش و رطبها  
عامة و خاصه خلق ظاهر امده دره مشهور عجايب سدي سدي فطرية  
عجلا اول من سره العزير كرده بدو جوي كبر و خلدت به هوبت اكبر خاصيت  
تريبت شده عوفا و از خواص حاضر بخوف مبارك خلدت في از رجال  
بنهايت رتبة علم وعمل و حال فاضل امده بتجويدك صاحب الجمع ولايت واجبا

معصوم

معصوم كرده باده هر كبري را بسمي تمام فرموده و صدق نموده با انها كه حكمت  
مستطاب فلا سقفة و ناسية از ان منده سابقه در بيان خلق بغير انصاف باقي  
مانده و با خواص اعداين دين مبين تطبيق دارد كذا كذا بغير انصاف  
مقام تطبيق بها شده اند و خويهم از عهده برآمده وليكن به رغبه ايشان  
حكماي طيفين بسيار و مشرب ايشان بين الناس مندا اول بوده است سخن  
نماشات انصاف ايشان انما انكم و يورين انها من علي فرموده و تطبيق  
اصطلاحات عليه بالافان الهية و اخبار فرموده و و حان مشرب ايشان نه  
انك تكليل فطرها منيما بذكر انك تايل باين انك معصوم فردي در اين فوحي مطلقا  
شده اند و حكمت انك وجود واجب الاعلى الرب ولا اتم منده شمرده اند و  
انك در طريقه فوحي و سلوك الى الله تعالى انظر اذ كبر در كتاب اسرار الانبياء  
بخط خود فرموده و مناسي عجايب شيخ احمد فاشا في قدس سره العزير و از  
زيارت زيارت قلندر اقبال سفيض شده اند بخويشتن و بجانين عاين  
در سلسله الهية عليه مندا و است و مشرب اهل ان سلسله عليه هاهم استند  
جواب سدي سدي فطرية بالان محلا اول من سره العزير صريح منظر فرموده اند  
زعموا الوجود مشكك كاسمائه عن اشتراك و صعبا و رطبها في الاشتراك النسي  
ضلالة فاضاع في فهم الهدى ففصيحها فففي انك اشتراك لفظي معصومين  
الغصين خالي از ضلال نيب حركه ذات غيبه جفتا لغيره فففي فففي فففي  
در ذهن ما اجد رسلك مشرب ايشان و در ما بالاشترك بديها بديها  
و بين الخلق شود و فرموده اين احكام امكانية كرده و انك منقطع الانشا و ان  
ولا اللبس و منقطع الوجدان و صكر و هند است بديها انك جواب شيخ عجمي  
الدين عجمي كاسف رفو حان تكمية فرموده فلو جمع بين الواجب بالان و



三

فكتب إليه خلقه بأمره أن يتكلم بكلامه وأخلاقه وأساسه من ولا يبر منزه  
تحصيل ما هو معروف به ومعادنا في العالم الآخر بل أنه خضر حتى تاب  
صلى الله عليه وآله ودعوا إلى ما كان من زيارته وأعماله خفية فهو دواعي الحجة  
بشيء لا يتم كماله إلا في بيان الحكمة لا بيان الحجة بغير ذلك  
خفية عنهم ولقد مر من بعض بيان انما حركة وأعماله في تبيين  
حالاته من تبيين خفية وأما الخلق عبارة عن علم وعلى أكبر معنى  
الحياتية في انهم خدباء آدم وعرفوا على التلاوة ومعرفة الله وحججه وآدم وعرفه  
نار سيد زمان آدم عليه السلام كما بعث الحية مثل كروبلاد وبنو نوح  
حكمه ثالث سلطه معروف كروبلاد من الثلث البقية نار سيد زمان خضر  
موسى عليه السلام وفاروق كما أخذ حكمه كروبلاد وخالف الخدباء عيسى  
أراد خضر سليمان عليه السلام وفيه زكريا كروبلاد بنو الله كروبلاد  
بنو الزمان حكمه بولان واسكندر وعيسى وعمره وأهل وطنه وبنو نوح  
أما ظاهرا ليس أن الله سبحانه كروبلاد حكمه على أسلافه من تبيين  
وأخباره ان خضر رسول خدا صلى الله عليه وآله وآدم وآدم بن أخ البقرة مؤثر  
بقوله أكثر ما في زيارته كاشف ان حكمه استغفار مولانا أمير المؤمنين  
عليه السلام سلمه من أخ البقرة وعصمه الزمان والناس لم يكونوا ظاهر  
وحتى يعلم ظاهرها وباطنها اما ظاهره في كل الجاد معدلة واستدليل  
بنوعه وطلا وأما باطنه فحكمه منبه ومعاد استعمله خصوص كروبلاد  
ذو حجة أن كروبلاد كروبلاد بن الزمان كروبلاد وعلمه مما لا يدركه ان  
دو شعبه حكمه من تبيين الحية مذكرة هو ذو دجيج وذو انبياء عظماء  
القيم البقرة وآدم وعرفه كروبلاد استعمله نفس وتكلم بما ذكره كروبلاد





اوسته نفر بر عود و این زن مایل با فضل انها و بهر وجهی قرار داشت  
بود و لایحه بر روی او کرد بدین آن دو نفر بگرین شد و این بکفر را  
بهمان طریقی که کشند و از دین بر سر حمله که معجزه بنی اسرائیل بود  
انداختند خداست جناب موسی امده چون خواهم بگردید به تبع فرود  
بنی اسرائیل چنان و سر کرد آن که این غرامت و قصه از کسب و مقصود  
چسب استند انجناب موسی کرد که سوال کن از صفای که فانی  
واضح کرد و پس فرمود صفای موسی که که اجابت کشند  
انها را و سوال کن مرا تا انکه بیان کنم از برای ایشان فانی و صفای  
شود و ما برین سالم کرد و آن نعمت غرامت بن بلاستیکم من ایزد است  
و بعد از اینست از ادا میکم با اجابت ایشان بسوی چیزی که خواهم کرد  
و امر از خود ندیشو الهای عباد را بهر وسیله و وسیله در حق بر حق از حق  
بر کند از اقامت نو که درین اوصول و بهر حال طبعین اوست سلام الله  
علیهم اجمعین و تفصیل اذن محمل و بعد از آن علی بن ابی طالب و مخلوق  
و امانت میکم او را درین قسمه از برای الکه بود با شد بعضی ثواب و از  
تفطیم او بر محمل و ال علمهم السلام پس جناب موسی از خدای عز و جل  
کن از برای ما فانی را و فرمود صفای عز و جل بسوی موسی که از برای  
بنی اسرائیل انکه صفای ظاهر میبارد این قدر را با انکه امر میگردید  
اینکه هیچ کس از برای او را دایره و خوف و فانی را بر حق کرد و کشند  
که اسفند از صیغه فرما را اما از این شخص فانی را میگویم و میگردی کار  
کشد فرمود پناه میبرد بخدا انکه بود با اسم از با هاین و مستحق  
پس فرمود موسی ایا بنی مائ رجل نطقه بجای و ماء منی ز فم منی

انجا

انفا ملاء فانی میکنند بگردید و رحم پس احداث میکنند صفای از ملاء فانی  
این در دست کثرتی را سست و با بنی مائهای شما انکه زین میکنند  
انها را در ارض خود تا منصف می شود و مقصود و حال انکه مست  
پس از آن خارج میکنند صفای از انها این سبهای بکوی الهی را و این  
استیاء خوب با کثرت را بر چون تعلیم کرد انجا را موسی استند کرد و بخیر  
از حق خود که ظاهر کند ما را کا و چه صفت استند با شد سوال کرد صفای  
فرمود بدین سبکه آن کا و سب که کبر باشد در صغر و سب باشد در کبر  
و بعد از آن از کفند خو اهن را از حق خود که ظاهر کند از برای آن که درین  
کا و چه باشد فرمود موسی که صفای صغر و کبر باشد سبکه آن کا و درین  
و در حق حسن اللون که درین او سرور کند نظر کنند تا مرا کنند سوال کن و بعد  
که ظاهر نماید از برای ما چگونه باشد آن کا و بدین سبکه مستند شده است  
بر ما و بدین سبکه ما انشاء الله هر انچه هدایت یافته شده ایم حضرت رسول  
خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر انشاء الله نکند بود نذر اضع غنید  
چیزی ایشان را از الخ الا بعد فرمود موسی که صفای فرمود با بدین سبکه  
آن کا و می باشد که درین شکافین و خوش کردن ارض و شدت و آب  
دادن در ارض را بدین سبکه از جمیع حیوانات باشد خلف اللون نباشد  
از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام مقصود است که اگر اقدام کرده  
بود نذر کار و مقصود شان حاصل بود لکن سخن رفت کرد بدین  
سوالی هم حکم کرد و انفا صفی خود شان را پس از انکه امر مستقر کرد و طلب  
کردند کا و با این اوصاف را شناختند از دین و جوان بنی اسرائیل که صفای  
نما اند و از در جواب حضرت علی بن ابی طالب از دین اند و از علمها و علم



292

























وبقدره از دنیا لا سبک و هیچ صورتی ندارد و بجز حشری  
 در دنیا از دنیا است که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بلکه در دنیا و حکمت شده که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 در دنیا و حکمت از آن من تا در دنیا و حکمت حکم بر می آید  
 نیز حکمت و عدالت و از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 رسید که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 تا از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 مطلقا تا از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 مثال حکمت و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 عامل و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 که از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 ایمان را از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید

خلاصه

فلا سبک و از دنیا لا سبک و هیچ صورتی ندارد و بجز حشری  
 در دنیا از دنیا است که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بلکه در دنیا و حکمت شده که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 در دنیا و حکمت از آن من تا در دنیا و حکمت حکم بر می آید  
 نیز حکمت و عدالت و از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 رسید که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 تا از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 مطلقا تا از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 مثال حکمت و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 عامل و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 که از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 و از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 بجز از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید  
 ایمان را از آن که از صفاتی و حکمت حکم بر می آید

ملاحظه شود  
 اینها هم از صفاتی و حکمت حکم بر می آید















خلقه به رسیده لشکر و سادان و ربه بخت و دستگیر و دستگیر  
ملک و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
از اول و آخر و از اول و آخر و از اول و آخر و از اول و آخر  
خط و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
تصویر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
و از به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نار و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
دا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نحوه و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
اسود و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نحوه و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
هنگام و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
میل و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
که خلاف و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
میشود و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
ابواب و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
بود که به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
مرفع و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
در و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نسب و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
ملک و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر

محل

محل

محل

محل

اقل و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
اقل و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
بسیار و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
چنانکه و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
سلا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
عقل و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
دعا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
عقل و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
و دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
اند و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
سوک و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نحوه و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
ملا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
که و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
ظالم و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نفا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
خلاف و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
محب و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
نام و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر  
معا و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر و به دستگیر

محل







3



























عليه واله كسر ستر من دين مبين است که در آخر الزمان رؤفا کرد بدله  
 و فخر و قوت مالک الان است چون الله تعالی تاف و اول با جلالت  
 و اهدت عليه علمه فتبع است لا زالت را با غنا باطن سلطان الله  
 على الدول كلها بالقوة الايمانية والاسيلا الربانية حتى يفتح الخلق  
 والرحمة والقيامة ويزكهم بان دود و دهن و صوره ببيان عالم  
 دوسى و اتحاد محكم و ملازمه شرا موزن محصيل مفاد است مستحکم  
 ريب هل و غير ولا نصير که مخلوق فلان سئل عن غيب شمره و تبيين  
 کمال و خور و فلاح را و خور و محقق خود لا في غير انما ندر و کلمات  
 مندرجه در انفعاله و الکه بل و نحو از حکمت ارا سئل و سئل اسند کرد بده  
 افاندر فتماند و بجا که در بين حق و انفعاله سر و غيب و غيبه  
 بگوئيم که نه نام الحکمه معلوم ميشود که سئل و د

سئل است قضاء عليه نام و فاد

او لا عمليه نام الحکمه لا الحکما

الغفر و صفى الله و اياکم

ما ليات في الصراط

المستقيم بخلافه

قوله

نام کن

۲۸۹



21